

بررسی نمادهای ترادف و تحلیل آن‌ها

در تفسیر مجمع البیان

محسن قاسم پور^۱

عباس اقبالی^۲

مرضیه صالح پور^۳

چکیده:

در انواع روابط معنایی بین الفاظ، ترادف یکی از مباحث لغوی و به مثابه پدیده‌ای تلقی می‌شود که همواره محل مناقشه بوده است. موافقان و مخالفان با استناد به مصادیق آن به اثبات یا رد واژگان مترادف پرداخته‌اند و به لحاظ نقشی که در ترجمه و تفسیر کلمات قرآنی دارد، در متون تفسیری و در ذیل مباحث ادبی مورد توجه مفسران قرار گرفته است. در این مقاله پدیده ترادف در تفسیر مجمع البیان، بنا به جایگاه برجسته ادبی آن، مورد کندوکاو قرار گرفته است. از این رو با نگاهی به پیشینه ترادف در زبان ادبی و اشاره به دیدگاه‌های موافقان و مخالفان و تحلیل آن، ترادف در علوم قرآن و جایگاهش در مجمع البیان را مورد ارزیابی قرار داده است. رهاورد این پژوهش، معطوف به این حقیقت است که طبری به ترادف تام قائل نبوده است و اگر در تفسیر مجمع البیان از کلمات متقارب المعنی سخن گفته، صرفاً برای تفهیم و تقریب به ذهن مخاطبان بوده و حداکثر اعتقاد به نوعی ترادف جزئی داشته است.

کلید واژه‌ها: تفسیر، مجمع البیان، لغت، ترادف، فروق لغوی.

۱- استادیار دانشگاه کاشان.

۲- دانشیار دانشگاه کاشان.

۳- کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث.

مقدمه

ترادف یکی از انواع مباحث فقه اللغه به شمار آمده و در متون تفسیری مطمح نظر مفسران قرار گرفته است. این موضوع هم‌چنین به مثابه یکی از انواع روابط معنایی بین الفاظ از موضوعات چالش برانگیز زبان شناسی و از جمله در زبان عربی و متون تفسیری است؛ زیرا برخی عالمان به چنین رابطه‌ای اعتقاد ندارند و الفاظ مترادف را ذیل فروق لغت توجیه می‌کنند و در مقابل، بسیاری در پی اثبات ترادف در زبان عربی بر آمده و دلایل و شواهدی ارائه کرده‌اند. از آن‌جا که، بنا به نص کریمه الهی، قرآن به زبان عربی نازل شده، لذا در متون تفسیری از جمله در مجمع‌البیان که مباحث لغوی در آن جایگاهی ویژه دارد، این موضوع از نگاه مفسر دور نمانده و در شرح واژگانی، این نوع رابطه معنایی مورد توجه وی قرار گرفته است.

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی ترادف

در لغت، ترادف به معنای هر چیزی است که به دنبال چیز دیگری بیاید. (فراهیدی، ۲۳/۸) به شب و روز «ردفان» می‌گویند، چون پشت سر هم می‌آیند. (زیبیدی، ۱۱۴/۶) ترادف در لغت هم‌چنین به معنای «تتابع» است، یعنی پشت سر هم و پیاپی. (راغب، ۱۹۹ و جوهری، ۱۳۶۴/۴) مترادف نوعی از قافیه شعر است که در آن، دو حرف ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. (ابن منظور، ۱۱۵/۹) پس در «ردف» اصل معنایی «دنباله- روی، پیروی و تبعیت» وجود دارد و مشتقات آن نیز با این معنی در ارتباط هستند. از نظر اصطلاحی تعریف یکسانی برای «ترادف» در بین دانشمندان علم لغت وجود ندارد. سیوطی (۹۱۱ هـ.ق) از قول فخرالدین رازی (۶۰۶ هـ.ق) در تعریف ترادف می‌گوید: «الفاظ مفردی هستند که بر شیء واحد به اعتبار واحد دلالت می‌کنند.» (سیوطی، ۴۰۲/۱) جرجانی (۸۱۶ هـ.ق) در «التعريفات» در این باره می‌گوید: «ترادف بر دو معنی اطلاق می‌شود: اول، اتحاد در مصداق و دوم، اتحاد در مفهوم.» (جرجانی، ۶۰) زیبیدی (۱۲۰۵ هـ.ق) در تعریف «مترادف» می‌گوید: «مترادف آن است که برای یک شیء واحد،

بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع‌البیان / ۱۶۵

اسامی مختلفی باشد.» (زبیدی، ۱۱۶/۶) در تعریف دیگری از مترادف آمده است که: «ترادف عبارت است از دلالت حقیقی، اصیل و مستقل دو یا چند لفظ بر معنای واحد، به اعتبار واحد و در محیط پیدایش واحد». (المنجد، ۳۵)

قدر مشترک تعاریف بالا، دلالت الفاظ مختلف بر معنای واحد است. مانند «اسد، لیث، واسامه» که جملگی به معنای شیر دلالت دارند. اما برخی نیز با وضع قیود و شروطی دایره شمول مترادف را محدود کرده‌اند.

۲- پیشینه مترادف

از دیر باز در بین لغت‌شناسان این بحث مطرح بوده که آیا در زبان عربی الفاظ مترادف وجود دارند یا نه؟ برخی معتقد به وجود الفاظ مترادف بوده و سعی کرده‌اند که آن را اثبات نمایند. برخی دیگر نیز با رد وجود این پدیده در زبان عربی به انکار آن پرداخته‌اند. در این بحث به طور خلاصه به نظرات موافقان و مخالفان پیرامون این پدیده اشاره می‌کنیم.

به نظر می‌رسد که اولین بار، سیبویه (۱۸۰ هـ.ق) با تقسیم‌بندی الفاظ به سه دسته، به مفهوم مترادف اشاره کرده‌است. او اقسام کلام عرب را این‌گونه بیان می‌کند: (سیبویه، ۱۵)

— إختلاف اللفظین لاختلاف المعینین: الفاظ مختلف دارای معانی مختلف.

— إختلاف اللفظین و المعنی واحد: الفاظ مختلف دارای معنای یکسان.

— إتفاق اللفظین و إختلاف المعینین: یک لفظ با معانی مختلف.

تعبیر «إختلاف اللفظین و المعنی واحد» همان مفهوم مترادف است.

بعد از سیبویه، دانشمندان کتاب‌هایی را با عناوینی مشابه آن‌چه او به کار برد، تألیف نمودند. از جمله آن‌ها می‌توان به ابوسعید عبدالملک بن قریب الأصبعی (۲۱۶ هـ.ق)، اشاره کرد که عنوان کتاب خود را «ما اختلف لفظه و اتفق معناه» قرار داد. (ابن ندیم، ۶۱) «علی بن عیسی رمانی» (۳۸۴ هـ.ق) اولین کسی است که کتابی با عنوان «الألفاظ المترادفة و المتقاربة معنی» تألیف نمود. (پلشا بغدادی، ۱/۶۸۳) در قرن هفتم، «محمد بن مالک

الطائی» (۶۷۲ هـ ق) کتابی را با عنوان «الألفاظ المختلفة فی المعانی المؤتلفة» در زمینه کلمات مترادف تألیف نمود.^۱ (کحاله، ۲۳۴/۱۰)

علاوه بر این‌ها، عالمان دیگری نظیر ابن جنی (۳۹۲ هـ ق) و استادش ابوعلی فارسی نیز به بحث ترادف پرداخته‌اند.

ابن جنی در کتاب «الخصائص»، بابی را با عنوان «فی تلاقی المعانی، علی اختلاف الاصول و المبانی» آورده است. در ابتدای این باب می‌گوید: «این فصلی نیکو و پر منفعت در زبان عربی است و در مقام بیان این نکته است که برای معنای واحد، اسامی زیادی را می‌یابی و پس از بحث و جستجو از اصل هر اسم، در می‌یابی که معنای آن به معنای کلمه دیگر می‌رسد.» (ابن جنی، ۱۱۵/۲) این باب از کتاب و تصریح نویسنده آن، آشکارا بیانگر موافقت فردی مانند ابن جنی با موضوع مترادفات است. وی در پایان این باب به نظر استادش ابوعلی فارسی اشاره کرده و می‌گوید که ابوعلی نیز این موضوع را نیکو شمرده است. (همو، ص ۱۳۵) این مؤلف هم‌چنین در جایی دیگر از کتابش، به مواردی اشاره دارد که حرفی به جای حرف دیگر به کار رفته است؛ و این موضوع را دلیلی بر رد منکران ترادف دانسته است. (همو، ۳۱۲)

سیوطی نیز پدیده ترادف را قبول دارد. او در کتاب «المزهر» به تعریف الفاظ مترادف پرداخته و می‌گوید: «مترادف زمانی است که لفظی جایگزین لفظ دیگر شود به دلیل معانی نزدیک. هم‌چنان‌که گفته می‌شود: اصلح الفاسد و لمّ الشعث» (سیوطی، ۳۷/۱)

۱- علاوه بر تألیفات مذکور، برخی به جمع آوری اسامی و صفات متعدد یک شیء پرداخته و رساله‌هایی را در این زمینه تألیف نمودند. برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱- اسماء الأُسْد نوشته: ابن خالویه (۳۷۰ هـ ق)، ابوسهل محمد بن علی الهروی (۴۳۳ هـ ق) و رضی الدین حسن بن محمد الصّغّانی (۶۵۰ هـ ق) ۲- اسماء الذّئب نوشته رضی الدین حسن بن محمد الصّغّانی (۶۰۵ هـ ق) ۳- اسماء الخیل نوشته ابو عبیده معمر بن المشنی (۲۰۹ هـ ق) ۴- اسماء الخمر و العصیر نوشته محمد بن حسن. (حاجی خلیفه، ۸۶/۱-۸۷) در دوره معاصر نیز به این پدیده توجه شده است و کتاب‌هایی در این زمینه به رشته تألیف درآمده‌اند. برخی از آن‌ها عبارتند از: «الترادف فی اللغة» تألیف «حاکم مالک الزیادی»، «الترادف فی القرآن الکریم بین النظریة و التطبيق» تألیف «محمد نور الدین المنجد»، «الترادف فی الحقل القرآنی» تألیف «عبد المتعال سالم مکرّم».

بررسی نمادهای ترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع‌البیان / ۱۶۷

او هم‌چنین فوایدی را برای ترادف بر شمرده است. (همو، ۳۷-۳۸)
از دانشمندان متأخر، صبحی صالح (صبحی صالح، ۲۹۹) و رمضان عبدالتواب از موافقان پدیده ترادف هستند. رمضان عبد التواب در این باره می‌گوید: «هر چند میان دو واژه مترادف گاه تفاوت‌هایی دیده می‌شود، اما این مطلب نباید موجب شود که هم‌چون دیگران، پدیده ترادف را به کلی انکار کنیم. زیرا احساس کسانی که بدین زبان سخن می‌گویند، با چنین واژه‌هایی هم‌چون کلمات مترادف برخورد می‌کند.» (عبد التواب، ۳۵۷)

در میان عالمان متقدم سده‌های سوم و چهارم هجری، افرادی مانند ابن‌عربی، ابن‌انباری، ابن‌درستویه و ابن‌فارس در شمار مخالفین محسوب می‌شوند. به همین دلیل تفاوت‌های معنایی بسیار ظریفی بین کلمات متحد‌المعنی قائل شده‌اند. ابن‌عربی (۲۳۱ هـ) می‌گوید: «در هر دو واژه‌ای که عرب، آن دو را بر معنای واحدی به کار برده‌اند، معنایی وجود دارد که در دیگری نیست. گاهی ما این تفاوت را می‌فهمیم و آن را بیان می‌کنیم و گاهی نیز بر ما پوشیده است. اما حکم نمی‌کنیم که عرب آن را نمی‌داند.» (سیوطی، ۴۰۰/۱) هم‌چنین او معتقد است که هر اسمی برای علت خاصی وضع شده است. (همو) او را اولین منکر ترادف دانسته‌اند.

ابن‌انباری (۳۲۸ هـ) نیز به تبعیت از ابن‌عربی، به انکار ترادف پرداخته است. (ابن‌انباری، ۸) ابن‌درستویه (۳۴۷ هـ) نیز در این موضوع چنین قائل بوده است: «محال است که دو لفظ مختلف در یک زبان، معنای واحدی داشته باشند.» (سیوطی، ۳۸۴/۱) او ترادف را مخالف قیاس، عقل و حکمت می‌داند. (همو، ۳۸۶)

ابن‌فارس (۳۹۵ هـ) هم به عنوان یکی از لغویان برجسته و مخالف ترادف، گفته است: «شیء واحد، به اسامی مختلف نامیده می‌شود. مانند: السیف - المهند - الحسام. ما در این باره می‌گوییم که: همانا اسم یکی است: «السیف» و بقیه صفات آن هستند. و نظر ما این است که هر صفتی معنایی متفاوت با دیگری دارد... و گفته‌اند که این در افعال نیز وجود دارد. افعالی مانند: مضی، ذهب، انطلق و قعد، جلس و... گفته‌اند که در

«قعد» معنایی است که در «جلس» نیست و در بقیه کلمات نیز همین‌گونه است. ما نیز همین را می‌گوییم و استاد ما «ابوالعباس احمدبن یحیی ثعلب» نیز همین نظر را دارد. (ابن فارس، ۹۷-۹۸) در واقع او معتقد است که در هر لفظی معنا و فایده‌ای وجود دارد که در لفظ دیگر وجود ندارد. پس او همانند استادش «ثعلب»، مترادف را رد می‌کند.

از دیگر انکار کنندگان مترادف، ابوهلال عسکری (۳۹۵ هـ.ق) است. او در کتاب «الفروق اللغویة» سعی نموده است که به تفاوت‌های بین کلمات اشاره کند. ابوهلال معتقد است که اختلاف عبارات و اسامی، موجب اختلاف معانی می‌شود. و دلیل آن را این‌گونه می‌داند که اسم کلمه‌ای است که به دلالت اشاره، بر معنایی دلالت می‌کند. و زمانی که یک بار به آن اشاره شود، شناخته می‌شود. پس اشاره دوم و سوم، غیر مفید است. و چون واضع زبان، حکیم است و چیز غیر مفیدی را نمی‌آورد، پس اگر به آن در مرحله دوم و سوم، برخلاف آنچه که در مرحله اول به آن اشاره شد، اشاره شود صحیح خواهد بود. پس این دلالت می‌کند که هر دو اسم که برای یک معنی از معانی در یک زبان جاری شده‌اند، هر کدام از آن دو، بر چیزی خلاف آنچه دیگری بخواهد، اقتضا کند و گرنه دومی زائد است و نیازی به آن نیست. (العسکری، ۳۳)

او هم چنین می‌گوید: «شاید کسی بگوید، امتناع تو از این که دو لفظ به معنی واحدی باشند، ردی است بر همه لغویون. زیرا آنان زمانی که لب را تفسیر کرده‌اند، گفته‌اند: هو العقل... و این دلالت می‌کند که لب و عقل در نزد ایشان یکسان است... می‌گوییم: ما نیز همان را می‌گوییم جز این که نظر ما این است که لب اگر چه همان عقل است، اما لب مفهومی را خلاف مفهوم عقل می‌رساند.» (همو، ۳۶-۳۷)

از متأخرینی که به انکار مترادف پرداخته‌اند، «عایشه عبدالرحمان بنت الشاطی» است. او در بخشی از کتاب «اعجاز بیانی قرآن» به این مسئله پرداخته و طی آن خاطر نشان کرده هیچ واژه‌ای در قرآن وجود ندارد که واژه‌ای دیگر بتواند جایگزینش شود. (بنت الشاطی، ۲۲۶-۲۵۳)

با توجه به مطالب مطرح شده، می‌توان به طور خلاصه ادله موافقان و مخالفان

ترادف را در موارد زیر دانست.

ادله موافقان

— وجود الفاظ متعدد برای یک معنی واحد، دلیلی بر وقوع پدیده ترادف است.

(ابن جنی، ۱۱۵/۲)

— جستجو در ریشه کلمات مترادف، نشان می‌دهد که همه آن‌ها به یک معنا بر می-

گردند. (همو، ۱۱۵/۲)

— کاربرد بعضی حروف به جای بعضی دیگر، دلیلی علیه انکار کنندگان ترادف

است. (همو، ۳۱۲/۲)

ادله مخالفان

— در زبان عربی هر اسمی برای علت خاصی وضع شده است. (نظر ابن‌عربی.

رک: سیوطی، ۴۰۰/۱)

— در هر لفظی معنا و فایده‌ای وجود دارد که مختص همان لفظ است و آن

معنا را در لفظ دیگری نمی‌توان یافت. (نظر ابن‌فارس و ثعلب. رک: ابن‌فارس،

۹۸-۹۷)

— ترادف، مخالف قیاس، عقل و حکمت واضع زبان است. (نظر ابوهلال عسکری.

رک: العسکری، ۳۳)

بررسی آثار موافقان و مخالفان ترادف، نکته‌ای را تبیین می‌کند. مخالفان ترادف، هر

چند که ترادف را قبول ندارند و برای اثبات عدم وقوع آن سعی در بیان تفاوت‌های

معنایی کلمات نموده‌اند، اما در آثارشان مواردی وجود دارد که به ذکر کلمات مترادف

پرداخته‌اند. از سوی دیگر، در آثار موافقان ترادف هم مواردی یافت می‌شود که به فروق

لغوی اشاره نموده‌اند.

با دقت در نظرات و آثار دانشمندان و صاحب‌نظران موافق و مخالف ترادف، به این

نتیجه می‌رسیم که نمی‌توان همانند منکران ترادف، با قاطعیت وجود پدیده ترادف، یعنی

الفاظ مختلف با معانی متفق، را انکار نمود. اما باید توجه داشت که در هر حال بین

کلمات مترادف، تفاوت‌هایی هر چند اندک وجود دارد، به گونه‌ای که شاید نتوان گفت بین دو کلمه، ترادف کامل وجود دارد. به بیان دیگر وجود ترادف ولو به نحو غیر تام، در هر زبانی امری است طبیعی و مهم‌ترین دلیل آن نیز نشأت گرفتن زبان‌ها از لهجه‌های گوناگون است. از نظر برخی محققان دلایل دیگری نظیر جایگزین شدن بسیاری از صفات به جای موصوف و عدم تفکیک بین معانی حقیقی و مجازی و انتقال بسیاری از واژه‌ها از زبان‌های دیگر به زبان عربی، از زمره دلایل وجود ترادف در زبان عربی ولو به نحو جزئی است. (نک: وافی، ۱۷۲-۱۷۵)

۳- مبحث ترادف در علوم قرآنی

در برخی از مباحث علوم قرآنی، از «ترادف» بحث شده است. یکی از نمونه‌های آشکار این قبیل مباحث را زرکشی در تبیین احرف سبعة آورده است؛ آن‌جا که می‌گوید: آن، هفت وجه از معانی هماهنگ با الفاظ گوناگون است، مانند: اقبل، هلم، تعال، عجل. (زرکشی، ۲۲۱/۱) تأکید، متشابه نیز از جمله موضوعاتی هستند که در آن‌ها به موضوع ترادف اشاره شده است.

۳-۱- ترادف و ارتباط آن با روایت احرف سبعة

در منابع حدیثی، روایاتی در زمینه نزول قرآن بر هفت حرف وارد شده است. در صحیح مسلم (۲۶۱ هـ.ق) از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «ان هذا القرآن انزل علی سبعة أحرف، فاقروا ما تيسر منه». (نیشابوری، ۲۰۲/۲)

دانشمندان در توجیه این روایت، نظرات مختلفی را ارائه داده‌اند و سبعة احرف را بر هفت قرائت، هفت لهجه از هفت قبیله عرب، هفت نوع آیه، هفت روش و برنامه عملی، هفت علم و هفت وجه اعراب برای برخی آیات حمل کرده‌اند. (سیوطی، ۱۳۰/۱-۱۳۹/۱ زرکشی، ۱، ۲۱۴-۲۲۷) یکی دیگر از مواردی که در توجیه سبعة احرف گفته‌اند، «معانی متقارب در الفاظ مختلف» است و طبق این نظر، می‌توان در قرآن کلمات مترادف را به جای یکدیگر به کار برد.

کسانی که به این وجه قائلند، به روایاتی در این زمینه استناد کرده‌اند. در یکی از این

بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع‌البیان ۱۷۱

روایات می‌خوانیم: جبرئیل بر پیامبر وارد شد و گفت: قرآن را بر یک حرف بخوان. میکائیل گفت: آن را اضافه کن. جبرئیل گفت: بر دو حرف. میکائیل گفت: اضافه کن. تا این‌که به هفت حرف رسید. و گفت: قرائت کن و همه آن شافی و کافی است. مگر این‌که آیه رحمت را به عذاب و آیه عذاب را به رحمت تبدیل نکنی. مانند: هلم، تعال، اقبل، اذهب، اسرع، عجل. (زرکشی، ۲۲۱/۱ / متقی هندی، ۵۱/۲) روایت دیگر، روایتی است که می‌گوید ابن مسعود به شخصی تعلیم می‌کرد که بگوید: «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ» (الدخان، ۴۳-۴۴) و او نمی‌توانست ادا کند و می‌گفت: طعام الیتیم. ابن-مسعود چند بار تکرار کرد و او نتوانست ادا کند. آن‌گاه ابن‌مسعود به او گفت: می‌توانی بگویی: طعام الفاجر؟ گفت: بله. گفت: همین کار را بکن. (سیوطی، ۱۳۳/۱ و ۳۲/۶)

از نظر علمای شیعه روایات سبعة احرف، به لحاظ مشکلات سندی و نیز تناقضات موجود در متن قابل پذیرش نیستند. (خوئی، ۱۷۷) آنان هم‌چنین «سبعة احرف» را به معنای جواز تبدیل مترادفات به یکدیگر قبول ندارند. دلیلشان نیز این است که این تبدیل تنها در بعضی از الفاظ قرآن امکان دارد و نمی‌توان برای همه الفاظ قرآن هفت لفظ متقارب را تصور کرد. از طرف دیگر، این‌که پیامبر جواز تبدیل کلمات موجود در قرآن به مترادفات آن‌ها را بدهد، قابل قبول نیست. زیرا این کار باعث نابودی اساس و بنیان قرآن می‌شود. و در جایی که مطابق آیه «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» (یونس، ۱۵) پیامبر نمی‌تواند قرآن را از جانب خودش تغییر دهد، چگونه برای دیگران جایز است که این کار را انجام دهند. (همو، ۱۸۰-۱۸۱) علاوه بر دانشمندان شیعه، برخی محققان اهل سنت نیز معتقدند که بعیدترین احتمال این است که منظور از سبعة احرف، مترادفات هر لفظ از الفاظ قرآن باشد. و علاوه بر این هر کسی نمی‌تواند که از جانب خود لفظی را جایگزین لفظ دیگر کند. بلکه این مترادفات باید از جانب پیامبر وارد شده و بر جبرئیل عرضه شده باشد. و در غیر این صورت قرآن و اعجاز آن از بین رفته و چیزی از قرآن باقی نخواهد ماند. (المنجد، ۱۱۳-۱۱۴)

بدین سان، حمل سبعة احرف بر جواز تبدیل مترادفات، گذشته از این که تنها نظر عده‌ای از علماست و اجماعی بر آن وجود ندارد، صحیح هم نمی‌تواند باشد. و نمی‌توان بین احرف سبعة و ترادف ارتباطی ایجاد نمود.

۳-۲- تأکید و ارتباط آن با ترادف

یکی دیگر از موضوعاتی که در علوم قرآن به نحوی با ترادف ارتباط یافته، تأکید است. به دیگر سخن بحث در این جا به این معنی است که ترادف نوعی تأکید معنایی است. از اقسام تأکید، تأکید صناعتی است که بر دو نوع لفظی و معنوی می‌باشد. تأکید لفظی، تأکید بر لفظ با تکرار آن لفظ و یا ذکر مترادف آن است. مانند: «فَجَاؤُا سُبُلًا» (الأنبياء، ۳۱) (زرکشی، ۳۸۵/۲) نوع دیگری از تأکید، عطف دو مترادف بر یکدیگر است. این تأکید هم در عطف جملات و هم در عطف مفردات است.^۱

هر چند که برخی عطف دو مترادف بر یکدیگر را قبول دارند، اما افرادی، مانند مبرد (۲۸۶ هـ.ق)، این نوع را رد کرده و معتقدند که در این عطف، فایده‌ای وجود ندارد. زرکشی (۷۹۴ هـ.ق) در این باره می‌گوید: آنچه که باید معتقد باشیم این است که مجموع دو مترادف، معنایی را می‌رسانند که هر کدام به تنهایی آن را نمی‌رسانند. زیرا که ترکیب معنای زایدی را ایجاد می‌کند و زمانی که کثرت حروف بر کثرت معانی دلالت دارد، کثرت الفاظ نیز همین گونه است. (زرکشی، ۴۷۷/۱)

۳-۳- مشابه و ترادف

یکی از مباحث علوم قرآنی مرتبط با ترادف، «متشابه»^۲ است. سیوطی می‌گوید: «مقصود از آیات متشابه، آوردن یک قصه در صورت‌های گوناگون و فواصل مختلف

۱- نمونه‌هایی مانند عبارات قرآنی «غَرَابِيبُ سُودٍ» (فاطر، ۲۷)، «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» (طه، ۱۱۲) در این موضوع قابل اشاره است. (زرکشی، ۴۷۲/۱-۴۷۳/سیوطی، ۱۹۰/۳)

۲- «متشابه» در این جا در مقابل «محکم» که در آیه ۷ سوره آل عمران آمده، نیست. بلکه به معنای نظیر هم بودن است که وصف همه آیات قرآنی است. یا آن طور که زرکشی گفته عبارت است از: «هو إيراد القصة الواحدة في صور شتى و فواصل مختلفة و يكثر في إيراد القصص والأنباء» (زرکشی، ۱۱۲/۱)

بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع‌البیان / ۱۷۳

است. (سیوطی، ۴۰۳/۳) آیات متشابه دارای انواعی هستند. زرکشی یکی از انواع آن‌ها را «جایگزینی کلمه‌ای با کلمه دیگر» معرفی کرده است. (زرکشی، ۱۳۰/۱)

نمونه‌هایی از آیات قرآن در این زمینه عبارتند از:

— آیه «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ» (البقرة، ۳۶) و «فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ». (الأعراف، ۲۰)

— آیه «قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ» (آل عمران، ۴۷) و «قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ».

(مریم، ۲۰)

— آیه «وَلَمَّا رُجِدْتُ إِلَى رَبِّي» (الكهف، ۳۶) و «وَلَمَّا رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي». (فصلت، ۵۰)

— آیه «فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (البقرة، ۶۰) و «فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ

عَيْنًا». (الأعراف، ۱۶۰)

ملاحظه می‌کنیم که در این آیات، الفاظی که نزدیکی معنایی دارند، جایگزین یکدیگر شده‌اند.

۴- پدیده مترادف در قرآن کریم

پدیده مترادف در قرآن کریم، همانند بحث در خود زبان عربی محل مناقشه موافقان و مخالفان قرار گرفته است. بررسی تفاسیر مختلف نشان می‌دهد که مفسران در تفسیر واژه‌های قرآن، برای روشن کردن معنای واژه، از واژه‌های دیگری که معنای نزدیکی با آن داشته باشند، استفاده می‌کنند. آنان تعابیری مانند: «بمعنی واحد، نظیر، مثل، متقارب المعنی» را به کار می‌برند. به عنوان نمونه طبری (۳۱۰ هـ ق) در جامع البیان می‌گوید: «القرض و الحذو بمعنی واحد». (طبری، ۱۴۰/۱۵) یا شیخ طوسی (۴۶۰ هـ ق) در «التبیین فی تفسیر القرآن» می‌آورد: «نظیر الخوف الفزع و الذعر و الجزع». (طوسی، ۹/۸)

به طور قطع افرادی مانند سیوطی، زرکشی و مفسرانی که در تفاسیرشان به گونه‌ای از الفاظ مترادف بهره برده‌اند، از طرفداران پدیده مترادف در قرآن کریم می‌باشند. به عبارت دیگر «ترادف در نظر آنان، وسیله‌ای در خدمت قرآن و فهم علوم آن است. و به

همین دلیل تا جایی که مترادف، هدف و قصد آنان را تأمین کند، به آن پرداخته‌اند.»
(المنجد، ۱۲۰)

از دیگر موافقان مترادف در قرآن کریم می‌توان به صبحی صالح اشاره کرد. ایشان معتقد است که قرآن به زبان قریش نازل شده است. لهجه قریش در تعاملاتی که با دیگر لهجه‌ها داشته، کلماتی را که نظیر کلماتش بوده، از آن‌ها دریافت نموده است. تا جایی که آن‌ها جزئی از لهجه قریش شده‌اند. و ایرادی ندارد که قرآن این الفاظ را به کار برد. وی هم‌چنین به مترادف کلماتی چون «أقسم و حلف» و «بعث و ارسال» اشاره نموده است. (صبحی صالح، ۲۹۹-۳۰۰)

استفاده مفسران از مترادف در تفسیر، به دو منظور صورت گرفته است:

۱- تقریب معنی ۲- توضیح الفاظ مشکل. (المنجد، ۱۲۰)

در مواردی هم مفسران به تفاوت‌های موجود بین واژه‌ها اشاره نموده‌اند. به عنوان نمونه شیخ طوسی هر چند سه واژه «قتل، ذبح و موت» را نظیر هم می‌داند، اما تفاوت معنایی هر کدام با دیگری را نیز بیان می‌کند: «فالقتل و الذبح و الموت نظائر. و بینهما فرق: فالقتل نقض بنية الحياة و الذبح فری الأوداج و الموت عند من أثبتته معنی عرض یضاد الحياة» (طوسی، ۲۴۵/۱)

مخالفان مترادف در قرآن کریم نیز نظرات خود را در این زمینه مطرح نموده‌اند. برخی از آنان معتقدند که هر چند ممکن است از یک معنی با چند لفظ خبر داده شود، اما این الفاظ از نظر فصاحت با یکدیگر برابر نیستند. قرآن که بهترین و فصیح‌ترین کلام‌هاست، کلمات و جملاتش بهترین هستند. به عنوان نمونه فرموده خدای تعالی: «لَا رَيْبَ فِيهِ» (البقرة، ۲) از تعبیر «لاشک فیه» بهتر است به جهت سنگین بودن ادغام و به همین دلیل کلمه «ریب» در قرآن بسیار به کار رفته است. (سیوطی، ۳۲۸/۴)

برخی دیگر نیز کاملاً آن را رد کرده‌اند. راغب اصفهانی (۵۰۲ هـ.ق) در مقدمه کتاب مفردات، به عدم وقوع مترادف در قرآن کریم اشاره دارد. او در پایان مقدمه‌اش از تألیف کتابی در زمینه «تحقیق در الفاظ مترادف و بیان فروق مشکل آن‌ها» سخن

بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع‌البیان / ۱۷۵

می‌گوید. راغب به کلماتی مانند «قلب، صدر، فؤاد» و «اولی الأبصار، ذی حجر و اولی النهی» اشاره کرده و ضمن مترادف ندانستن آن‌ها می‌گوید: کسانی معتقدند که همه این‌ها از یک باب هستند و گمان می‌کنند که اگر در تفسیر «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، «الشکر لله» بگویند و «لَا شَكَّ فِيهِ» را به «لا شک فیهِ» معنا کنند، قرآن را تفسیر کرده‌اند. (راغب، مقدمه، ص (س))

«عایشه عبدالرحمان بنت الشاطی» نیز از منکران مترادف در قرآن است. وی می‌گوید: «بررسی و استقراء الفاظ قرآن در سیاق خاصی، هر کدام بر این گواهی می‌دهد که هر لفظ برای دلالت بر مفهومی خاص به کار می‌رود که هیچ لفظ دیگری، از انبوه الفاظی که فرهنگ‌ها و کتب تفسیری برای آن مفهوم ذکر کرده‌اند، نمی‌تواند آن را ادا کند.» (بنت الشاطی، ۲۲۶) بررسی ودقت در مورد آراء مخالفان بیانگر این نکته است که آنان در مخالفت خود با وجود الفاظ مترادف در قرآن دارای وحدت رویه نیستند. برخی تفاوت‌های فصاحت و بلاغت واژگان مترادف نما را دلیلی بر مترادف نبودن دانسته و برخی دیگر تفاوت‌های ظریفی که بین کلمات وجود دارد را دلیل بر یکی نبودن معنا گرفته‌اند. (نک: فرزانه، ۷۸)

۵- نگاهی کلی به مترادف در مجمع‌البیان

۵-۱- عبارات ناظر بر مترادف در مجمع‌البیان

طبرسی در تفسیر مجمع‌البیان در بیان ارتباطات معنایی کلمات، از عبارات «نظایر، بمعنی، بمعنی واحد، واحد و متقاربه‌المعنی» استفاده کرده است. این عبارات به نحوی با موضوع مترادف جزئی ارتباط می‌یابد. او در حدود ۱۵۰ گروه کلمه را با عنوان «نظایر» معرفی نموده است. و این در حالی است که تعداد هر یک از موارد دیگر بسیار کمتر است. نمونه‌هایی از این موارد عبارتند از:

— «وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ» (البقرة، ۴۹): «البلاء و النعمة و الإحسان نظائر

فی اللغة». (طبرسی، ۲۲۶/۱)

— «وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرعد، ۲۱): «الخوف و الخشية و الفرع

نظائر». (همو، ۴۴۳/۶)

— «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (الأعراف، ۱۴): «البعث و الحشر و النشر و الجمع

نظائر». (همو، ۶۲۱/۴)

— «فَلَا رَفْثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (البقرة، ۱۹۷): «المجادلة و المنازعة و

المشاجرة و المخاصمة نظائر». (همو، ۵۲۳/۲)

— «قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ» (البقرة، ۱۴۰): «الأعلم و الأعراف و الأدري بمعنى واحد».

(همو، ۴۰۹/۱)

— «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (البقرة، ۳۶): «الزلة و الخطيئة و

المعصية و السيئة بمعنى واحد». (همان، ۱۹۶)

— «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (البقرة، ۴۵):

«الخشاع و المتواضع و المتدلل و المستكين بمعنى». (همان، ۲۱۶)

— «وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» (البقرة، ۳۶): «المتاع و التمتع و المتعة

و التلذذ متقاربة المعنى». (همان، ۱۹۷)

۱-۱-۵- بررسی و تحلیل: بین کلمات هر گروه، مشابهتها و نزدیکی‌های معنایی وجود

دارد. و طبرسی در بیان همین موارد تشابه است که از تعابیر مذکور بهره برده است.

معرفی این کلمات در کنار یکدیگر و با عناوین متقارب، نظیر و هم معنا به مخاطب

کمک می‌کند تا معنای کلمه را بهتر دریابد. به نظر می‌رسد که این موارد به نوعی بیان

کننده این مسئله هستند که طبرسی، حداقل در این موارد، قائل به مترادف به معنای

جزئی با توجه به فروق معنایی حاکم بر واژه‌هاست.

همان طور که خاطر نشان شد، قول به این مترادف با موضوع تشابه معنایی که

محققانی مانند زرکشی از آن یاد کرده بودند، بی ارتباط نیست. زیرا هرچند نزدیکی و

بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع‌البیان / ۱۷۷

مشابهت معنایی را بین واژه‌ها مورد تأکید قرار می‌دهد، اما به هیچ وجه عینیت معنایی یا مترادف تام را نمی‌رساند. برای ایجاد چنین تمایزی کافی است به تصریح طبرسی به تفاوت موجود معنایی بین کلمات به ظاهر مترادف توجه کنیم. نزدیک به ۱۰۰ مورد از این تفاوت‌ها در مجمع‌البیان دیده می‌شود. شایسته می‌نماید برخی از موارد این تفاوت‌ها را که در مجمع‌البیان آمده، مرور کنیم:

— «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (البقرة، ۱۵۲): فرق میان ذکر و خاطر این است که، خاطر آن است که در ذهن‌ها می‌گذرد ولی ذکر گاهی به وسیله قول نیز صورت می‌گیرد. (همان، ۴۳۰)

— «وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» (آل عمران، ۵۰): فرق بین تصدیق و تقلید این است که، تصدیق در موردی است که بر تصدیق‌کننده با برهان و دلیل ثابت شده باشد و تقلید بدون برهان می‌باشد و از این رو ما مقلد پیامبر (ص) نیستیم و گرچه مصدق او هستیم. (همو، ۷۵۴/۲)

— «نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا» (النساء، ۷): فرق میان فرض و واجب این است که، فرض به فرض‌کننده‌ای نیاز دارد، ولی واجب چنین نیست. زیرا گاهی چیزی واجب و لازم است بدون این که کسی آن را واجب کرده باشد. از این رو صحیح است بگوییم دادن پاداش بر خداوند واجب است ولی جایز نیست که بگوییم مفروض است. (همو، ۱۷/۳)

— «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ» (الأنفال، ۳۰): فرق میان غدر و مکر این است که، غدر شکستن پیمانی است که وفای به آن واجب است و مکر اعم از آن است. (همو، ۸۲۵/۴)

— «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران، ۹۲)، و فرق بین برّ و خیر این است که برّ نفعی است که به غیر برسانی در صورتی که با قصد نفع این کار کنی و خیر به هر حال خیر است اگر چه سهواً انجام شود. ضد برّ، عقوق، و ضد خیر، شر است. (همو، ۷۹۲/۲)

— «رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» (آل عمران، ۱۶): ذنب و جرم به یک معنا هستند و فرق این دو این است که اصل ذنب به معنای دنباله است چون اعمال زشت انسان دنبال اوست. و جرم، اصلش قطع است زیرا فعل قبیحی است که بنده به واسطه آن از واجب دور می‌شود. (همان، ۷۱۳)

موارد بالا و نمونه‌های فراوان دیگری که در این‌جا نیامده است، نشان از توجه طبرسی به بحث فروق لغوی دارد. او از این بحث در تبیین معنای دقیق کلمه کمک می‌گیرد، و سعی دارد کلماتی را که گمان ترادف تام در بین آن‌ها می‌رود، از یکدیگر جدا نماید. بدین‌سان باید گفت از نظر طبرسی هر یک از الفاظ بالا بر شیء واحد و یا بر معنایی واحد به کار می‌رود و دیدگاه او متأثر از نگرش لغویانی مانند ابومنصور ثعالبی و ابوهلال عسکری و ابن فارس است.

۲-۵- کلمات مترادف نما در مجمع‌البیان

برخی از واژه‌های قرآنی وجود دارند که گمان ترادف بین آن‌ها وجود دارد. ما به بررسی مختصر چند دسته از این کلمات در تفسیر مجمع‌البیان می‌پردازیم.

«شک و ریب» از جمله کلمات مترادف نما هستند. طبرسی در ذیل تفسیر آیه ۲ سورة بقره می‌گوید: ریب یعنی شک و گفته شده که آن بدترین نوع شک است. (همو، ۱۱۶/۱) او در مورد ریب تعابیر «أقبح الشک و أقوى الشک و أفظع الشک» را نیز به کار برده است. (همو، ۱۱۳/۷؛ ۵۰۹/۸؛ ۳۰۳/۵؛ ۲۶/۹) او در جایی دیگر می‌آورد: «الریب الشک مع تهمة» ریب شک همراه با تهمت است. (همو، ۱۵۶/۱) بنابراین طبرسی بین «شک» و «ریب» تفاوت معنایی قائل شده است و این دو را مترادف تام نمی‌داند.

«عهد و عقد» از دیگر کلمات به ظاهر مترادفند. طبرسی بین عهد و عقد تفاوت قائل شده و معتقد است که عقد از عهد و پیمان‌های مؤکد است. او می‌گوید فرق عقد با عهد این است که در عقد، معنای اطمینان، گره زدن و محکم کردن وجود دارد و بین دو نفر بسته می‌شود اما عهد می‌تواند به یک نفر مربوط باشد. پس هر عهدی عقد است، اما

بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع‌البیان / ۱۷۹

هر عقدی عهد نیست. (همو، ۲۳۲/۳) البته با توجه به توضیح ابتدایی طبرسی، جمله آخر باید بدین صورت باشد «هر عقدی عهد است و هر عهدی عقد نیست.»

در آیه «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مِنْهَاجًا» (المائدة، ۴۸)، دو کلمه «شَرْعَةً» و «مِنْهَاجًا» مترادف به نظر می‌رسند. طبرسی در مورد این دو کلمه می‌گوید: شَرْعَةً و شریعت یکی است و به معنای راه واضح است. منهاج نیز به معنای راه مستمر و واضح است. (همان، ۳۱۲) وی در ادامه به نظر مبرد در مورد عطف این دو کلمه اشاره کرده و می‌گوید: «مبرد گوید: شَرْعَةً آغاز راه و منهاج راه راست است. تکرار این‌گونه الفاظ برای فائده و منظوری است مثل قول حطیئه: «و هندا من دونها النأی و البعد» نأی و بعد به یک معنی هستند، لکن در «نأی» دوری کمتری است. گاهی هم هر دو به یک معنا هستند، عنتره می‌گوید:

حييت من طلل تقادم عهده اقوى و اقفر بعد ام الهيتم

کلمه‌های «اقوى و اقفر» به یک معنی هستند. (همان)

با توجه به معنایی که طبرسی برای این دو بیان کرده و اشاره‌ای که به نظر مبرد نموده است، او بین این دو کلمه (شَرْعَةً و منهاج) مترادف جزئی قائل شده است و معتقد است که عطف این دو به دلیل تفاوتی است که در آن‌ها وجود دارد.

دو کلمه «بث» و «حزن» از دیگر کلمات به ظاهر مترادف هستند. طبرسی در تفسیر آیه «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ» (یوسف، ۸۶) به تعریف لغوی «بث» پرداخته و می‌آورد: بث، اندوهی است که دارنده آن قادر نیست آن را کتمان کند و آن را اظهار می‌کند. مطابق نظر او، اصل معنایی «بث»، «تفریق» و پراکندن است. (همو، ۳۹۲/۵) از نظر طبرسی «حزن» غم و اندوه شدید است که در قلب جای دارد و مخفی است و می‌تواند به دلیل فراق دوست و یا حتی از دست دادن چیزی باشد. (همو، ۶۴۷/۲؛ ۹۱/۵ و ۳۲۹) پس از نظر او بث اندوه آشکار و در مقابل، حزن اندوهی مخفی است و در قلب جای دارد؛ و این دو مترادف تام نیستند.

بررسی موارد بالا و نیز کلمات دیگری که گمان مترادف بین آن‌ها می‌رود، از این

موضوع حکایت دارد که طبرسی ضمن اشاره به اشتراکات معنایی آن‌ها، تفاوت‌های معنایی را نیز مد نظر داشته است. البته در عین حال او در تفسیر آیات از همین کلماتی که فرقیشان را بین نموده، استفاده کرده است. به عنوان نمونه در تفسیر آیه «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَآ رَيْبَ فِيهِ» (البقرة، ۲) «ریب» را به «شک» تفسیر نموده است. (همو، ۱۱۸/۱) و یا در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (المائدة، ۱) «عقود» را «عهد» تفسیر نموده است. (همو، ۲۳۳/۳)

۳-۵- اشتقاق و ترادف

مواردی وجود دارد که در آن‌ها طبرسی بین اشتقاق و ترادف رابطه ایجاد نموده است. او کلماتی را که بینشان اشتقاق اصغر^۱ و اکبر^۲ وجود دارد، هم معنی دانسته است. برخی از این موارد عبارتند از:

— «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (البقرة، ۱۸۳): «الصيام بمعنی الصوم يقال صمت صوما و صياما». (همو، ۴۸۹/۲)

— «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ» (البقرة، ۲۷۵): «الموعظة و الوعظ بمعنی واحد». (همان، ۶۷۰)

— «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِعَادَ» (آل عمران، ۹): «الميعاد بمعنی الوعد كما إن الميقات بمعنی الوقت». (همان، ۷۰۲)

— «وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ» (هود، ۶۴): «المس و اللمس بمعنی». (همو، ۲۶۴/۵)

— «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» (هود، ۱۰۵): «الشقاء و الشقاوة و الشقوة بمعنی». (همان، ۲۹۴)

— «هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا» (الكهف، ۴۴): «العقب و العقبى و العاقبة بمعنی». (همو، ۷۲۹/۶)

۱- در این نوع اشتقاق، مشتق و مشتق‌منه در معنا، حروف اصلی و ترتیب آن‌ها، با یکدیگر همسان هستند.
 ۲- در این نوع اشتقاق، بین مشتق و مشتق‌منه در معنا و حروف اصلی تناسب وجود دارد اما ترتیب حروف اصلی در آن دو متفاوت از یکدیگر است.

بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع‌البیان ۱۸۱

— «وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (الروم، ۲۳): «المنام والنوم بمعنی واحد». (همو، ۴۷۰/۸)

او در موارد بالا به هم معنی بودن برخی مصدرها اشاره نموده است. البته در یک مورد هم فرق دو کلمه را بیان نموده است. طبرسی در این زمینه دیدگاه زمانی را آورده و می‌گوید: «مس به معنای «لمس» است. علی بن عیسی در بیان فرق این دو می‌گوید: «مس» ممکن است میان دو جماد صورت گیرد ولی «لمس» جز در مورد موجودات زنده استعمال نشود چون لمس در جایی است که درک در آن باشد». (همو، ۲۶۴/۵)

۴-۵- عدم مترادف «فعل» و «أفعل» و بررسی آن در مجمع‌البیان

یکی از مسائلی که منکران مترادف به آن پرداخته‌اند، بحث در مورد عدم مترادف «فعل» و «أفعل» است. آنان بین این دو کلمه تفاوت قائلند و می‌گویند جایز نیست «فعل» و «أفعل» معنای یکسانی داشته باشند. (العسکری، ۳۶۳۵)

طبرسی در چند مورد به بررسی چنین افعالی پرداخته و نظر لغویون را بیان کرده است. به عنوان نمونه در باره دو کلمه «سقی» و «أسقی» به دو دیدگاه مختلف اشاره نموده است. اولی دیدگاهی که بین این دو کلمه تفاوت قائل است و «سقی» را به معنای «نوشاندن آب به کسی» و «أسقی» را به معنای «آب را در دسترس کسی قرار دادن» می‌داند. دومی دیدگاهی که «سقی» و «أسقی» را هم معنی می‌داند. البته طبرسی به نظر خود اشاره‌ای نمی‌نماید. (طبرسی، ۵۷۰/۶)

این مفسر هم‌چنین از دیگران نقل می‌کند که «وفی» و «أوفی» به یک معنا هستند. (همو، ۲۳۲/۳) او بین «سری» و «أسری» تفاوت قائل شده است. هرچند که به این تفاوت اشاره نکرده است. (همو، ۲۹۸/۷) از نظر طبرسی بین دو کلمه «وحی» و «أوحی» نیز تفاوت وجود دارد. وی می‌گوید فرق میان این دو این است که «أوحی» یعنی آن را بر صفت وحی قرار داد. و «وحی» یعنی آن به صفت وحی متصف شد. پس «أوحی» متعدی و «وحی» لازم است. (همو، ج ۳، صص ۴۰۵-۴۰۶)

به نظر می‌رسد که مفسر ما در این بحث، هم عقیده با منکران مترادف است و «فعل»

و «أفعل» را مترادف یکدیگر نمی‌داند.

۵-۵- ترادف و رابطه آن با کلمات تحریفی در مجمع‌البیان

برخی، «تحریف» یا همان تغییر حرکات در کلمه را از اسباب ترادف شمرده‌اند. مطابق این نظر، کلماتی مانند «الضَّعْفُ وَ الضُّعْفُ، الْكُفْرُ وَ الْكُفْرَةُ» مترادف یکدیگرند. (المنجد، ۸۵) در مجمع‌البیان این کلمات مورد بحث قرار گرفته‌اند. طبرسی در بحث «القراءه» به این کلمات و قرائات متفاوت آن‌ها و نیز معانیشان پرداخته است.

او در تمامی مواردی که به این کلمات پرداخته است، نظر دیگران را بیان نموده است. به عنوان مثال به دو قرائت کلمه «فُوق» در آیه «وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فُوقٍ» (ص، ۱۵)، به صورت «فُوق» و «فُوق» اشاره کرده است. سپس تفاوت آن دو را از ابوعبیده و فراء این‌گونه نقل می‌کند که فواق با فتحه، به معنای «راحت» و با ضمه به معنای «مهلت و انتظار» است. (طبرسی، ۷۲۸/۸) و یا در موردی دیگر می‌گوید: الدولة با ضمه و فتحه دال، دو لغت است. با ضمه در مورد «مال» و با فتحه در مورد «پیروزی جنگ» کاربرد دارد. (همو، ۸۴۲/۲)

علاوه بر کلمات بالا، طبرسی به کلمات دیگری نیز اشاره نموده است. گرچه در این قبیل موارد مفسر نظر روشنی را از خود ارائه نداده است و تنها به آوردن عبارت «هما لغتان» در مورد همه این کلمات اکتفا نموده است؛ اما می‌توان چنین استنباط کرد که در این قسمت از مباحث ترادف نیز، او هم‌چنان حداکثر بر نظریه ترادف جزئی، پای می‌فشرد.

نتیجه مقاله

طبرسی به لغات دارای معنای واحد و متقارب المعنی اشاره نموده است و در موارد فراوانی لغات را «نظایر» یکدیگر معرفی کرده است؛ اما او پدیده ترادف تام در قرآن را قبول ندارد. در مواردی که از تعابیر «واحد، بمعنی، بمعنی واحد» استفاده می‌کند، ترادف جزئی بین این کلمات را بیان می‌کند نه ترادف تام. زیرا گاهی بین این کلمات تفاوت‌هایی را قائل شده است. یکی از زمینه‌هایی که طبرسی بر اساس آن به ترادف

بررسی نمادهای مترادف و تحلیل آن‌ها در تفسیر مجمع‌البیان / ۱۸۳

متعارف یا جزئی معتقد است، نشأت گرفته از نوع رابطه اشتقاق (چه اشتقاق اصغر و چه اشتقاق اکبر) است. طبرسی قائل به وجود تفاوت‌های معنایی بین کلمات به ظاهر مترادف است. او برای روشن کردن و تفهیم معنای صحیح کلمه، به معرفی کلمات نظیر و متقارب المعنی پرداخته است.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن‌انباری، محمدبن قاسم، الأضداد، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌جا، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۱۸ هـ.ق. ۱۹۹۸ م.
- ۳- ابن‌فارس، الصحابی فی فقه اللغة العربية و سنن العرب فی کلامها، تحقیق عمر فاروق الطباع، الطبعة الاولى، بیروت، مكتبة المعارف، ۱۴۱۴ هـ.ق. ۱۹۹۳ م.
- ۴- ابن‌منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، بی‌جا، قم، نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ هـ.ق.
- ۵- ابن‌ندیم، محمدبن اسحاق، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، بی‌جا، تهران، بی‌تا، ۱۳۹۱ هـ.ق.
- ۶- بنت‌الشاطی، عایشه عبد الرحمان، اعجاز بیانی قرآن، مترجم حسین صبور، چاپ اول، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ هـ.ش.
- ۷- پاشا بغدادی، اسماعیل، هدیة العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنفين، بی‌جا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- ۸- الجرجانی، علی‌بن محمد، التعريفات، تحقیق محمد باسل عیون السود، الطبعة الثالثة، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۹ م.
- ۹- جوهری، اسماعیل‌بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق احمد عبد الغفور عطار، الطبعة الأولى، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۳۷۶ هـ.ق. ۱۹۵۶ م.
- ۱۰- حاجی خلیفه، مصطفی‌بن عبد الله، كشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بی‌جا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- ۱۱- خوئی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، الطبعة الرابعة، بیروت، دار الزهراء، ۱۳۹ هـ.ق. ۱۹۷۵ م.
- ۱۲- راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ قرآن، تحقیق ندیم مرعشلی، چاپ دوم، بی‌جا، مرتضوی، زمستان ۱۳۷۶ هـ.ش.

۱۸۴ پژوهش‌نامه قرآن و حدیث - شماره هفتم (تابستان و پاییز ۱۳۸۹)

- ۱۳- زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بی‌جا، بیروت، المكتبة الحیاء، بی‌تا.
- ۱۴- زرکشی، بدرالدین محمدین عبد الله، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.
- ۱۵- سیبویه، کتاب، الطبعة الثالثة، بیروت، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ هـ.ق. ۱۹۹۰ م.
- ۱۶- سیوطی، جلال‌الدین، الإتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، بی‌جا، فخر دین، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- ۱۷- همو، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، بی‌جا، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۱۸- همو، المزهرة فی علوم اللغة، شرح و تعلیق محمد احمد جاد المولی بک، محمد ابوالفضل ابراهیم، علی محمد البجاوی، الطبعة الثالثة، قاهرة، مكتبة التراث، بی‌تا.
- ۱۹- صالح صبحی، دراسات فی فقه اللغة، الطبعة الخامسة، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۳ م.
- ۲۰- طبرسی، فضل‌بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۲۱- طبری، محمدبن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۲۲- طوسی، محمدبن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عاملی، بی‌جا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- ۲۳- عبد التواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی، مترجم حمید رضا شیخی، بی‌جا، بی‌جا، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، بهمن ۱۳۷۶ هـ.ش.
- ۲۴- العسکری، ابوهلال، الفروق اللغویة، تحقیق محمد باسل عیون السود، الطبعة الثانية، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۱۰ م.
- ۲۵- فراهیدی، خلیل‌بن احمد، العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم السامری، الطبعة الثانية، ایران، مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۲۶- فرزانه، بابک، مفردات قرآن، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۸ هـ.ش.
- ۲۷- کحاله عمر رضا، معجم المؤلفین، بی‌جا، بیروت، مكتبة المثنی و دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- ۲۸- متقی هندی، علاء‌الدین علی، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، بی‌جا، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ هـ.ق. ۱۹۸۹ م.
- ۲۹- المنجد، محمد نور الدین، الترادف فی القرآن الکریم (بین النظریة و التطبيق)، بی‌جا، دمشق، دار الفکر، ۱۴۲۲ هـ.ق. ۲۰۰۱ م.
- ۳۰- نیشابوری، مسلم‌بن الحجاج، صحیح مسلم، بی‌جا، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.
- ۳۱- وافی، علی عبد الواحد، فقه اللغة، بی‌جا، قاهرة، دار نهضة للطبع و النشر، ۱۳۸۸ هـ.ق. ۱۹۶۸ م.